

کبوتران در آخرین بندر گرسنگی
ات
- ای مرد ! -
آبستن شدند؛
چراکه بی شک وصیت نامه ی تو
پر از دانه بود.



به نام رفیق مشفق

هدی رضا زاده صابر پژوهشگر و فعال ملی مذهبی است. او که فارغ التحصیل دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی می باشد سالها در حوزه توسعه، آسیب های اجتماعی، نهادهای اجتماعی، جنبش دانشجویی، ورزش، پهلوانی... به پژوهش و فعالیت

پرداخت و از اعضای ثابت هیات تحریریه مجله ایران فردا به مدیر مسئولی عزت الله سبحانی بود. علاقه به عشق و منش و روش محمد مصدق و محمد حنیف نژاد در هدی صابر موج می زد. علاقه ای که به قول خودش او را در پی زندگی آنها برد هم برای پژوهش هم برای آموزش. حاصل کارش روی محمد دوم در کتابی ارزشمند به عنوان "سه هم پیمان عشق" که بررسی می کرد عشق و روش و منش سه بنیانگذار مجاهدین خلق به چاپ رسید. او همچنین پژوهش های عمیقی در رابطه با تاریخ مبارزاتی معاصر ایران و قرآن انجام داد که حاصل کارش در سالهای 85 تا 89 به صورت دو دوره درسگفتار به نام های «هشت فراز، هزار نیاز» (75 جلسه) و «باب بگشا، ضرورت رابطه مستمر و استراتژیک با خدا» (69 جلسه) در حسینیه ارشاد ارائه شد. دوره درسگفتار «باب بگشا» با دستگیری صابر در مرداد ماه 1389 نیمه تمام ماند اما کوشش های صابر ادامه یافت. او در زندان نیز به آموزش تاریخ معاصر ایران و قرآن پرداخت تا اینکه در پی اعتراض به نحوه جانباختن هاله سبحانی در جریان تشییع جنازه عزت الله سبحانی به همراه دیگر یار ملی مذهبی اش امیر خسرو دلیر ثانی دست به اعتصاب غذا زد. پس از ده روز هدی صابر به علت ضرب و شتم ماموران امنیتی حاضر در بهداری زندان اوین به شهادت رسید. 64 نفر از همبندان صابر این واقعه را شهادت دادند. پیکرش در روز 23 خرداد ماه سال 90 تحت تدابیر شدید امنیتی در قطعه 100 بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

هدی صابر انگیزه خود را از اعتصابی که به شهادتش منجر شد اینگونه بیان می کند:

«به نام جان جهان؛ فعال و ناظر یگانه؛ کوتاه فاصله ای پس از وداع مهندس عزت الله سحابی سرمایه متبلور و گران سنگ مبارزات دراز دامنه سیاسی - اجتماعی ایران، خبر پر زدن هاله سحابی و چگونگی جان باختنش، تکامان داد. ما دو عضو خانواده فکری - سیاسی ملی - مذهبی در اعتراض به فاجعه روز چهارشنبه 11 خرداد ماه 90 و تهاجم منجر به مرگ فرزند اول سحابی بزرگ که مادر صفت و خواهرگونه در خدمت مردمان و آسیب دیدگان وقایع دو سال اخیر میهن بود، از گاه غروب پنجشنبه 12 خرداد ماه در بند 350 زندان اوین بدون طرح هیچ گونه مطالبه و خواسته شخصی، دست به اعتصاب غذای تر می زنیم و با آب و چای و قند و نمک، سر می کنیم.

این اقدام مبتنی است بر تصمیمی مستقل و ما دیگر هم بندیان را به مشارکت در این اقدام دعوت نکرده و به اقدام های مشابه نیز فرا نمی خوانیم. شاید این اقدام ما به سهم خود در شرایط و انفسای وطن مصدق - سحابی، مانع از تکرار این بیدادگری ها علیه انسان های بی دفاع شود.

با سلام به دو عزیز از دست رفته و با احترام به مردم ایران و هم بندیان.

امیر خسرو دلیرثانی - هدی صابر»

متن پیش رو آخرین نوشتاری است که هدی صابر با توجه به وضعیت فعلی ایران و جمع بندی هایش در طول زندگی تا زندان آخر، صورتی از دغدغه ها و انگیزه ها و آموزه هایش را به رشته تحریر درآورده است. او در این نوشتار همگان را با توجه به آنچه از " آدم اول" و " ابراهیم" از یک سو و از سوی دیگر انسانهای نزدیک دست تری چون " طالقانی"، " بازرگان"، " مصدق"، " شریعتی" و " حنیف نژاد" یافته و یا به قول زیبایی خودش " جوریده" است، به امیدی بس هویدا فرا می خواند. این نوشتار در نشریه چشم انداز ایران شماره 68 به چاپ رسید که بنا به اینکه می توان آنرا نوعی وصیت نامه از طرف او دانست در دسترس شما قرار می گیرد. راهش پر رهرو باد.



روشنی فردای ایران

«بنام همراه نزدیک دست»

هدی صابر

ایران ما بخشی است از هستی؛ هستی در ذات فعال، هستی مشارکتی، هستی
فرصت‌ساز و امکان‌بخش به انسان، انسان

اهل چند و چون

پی جو

بُن کار

و

دگرگون‌ساز

انسان اول، آدمِ سرسلسله و زوجِ همدمش، در فردوسِ نخست به‌رغمِ زیباییِ پر
شگفتش، تنها در یک چهارضلعی محدود می‌زیستند:

✓حظّ بصر از مشاهده طبیعت بکر

✓تناول از میوه‌ها و فراورده‌ها

✓تذلذ جنسی

و

✓خوابِ آرام عمیقِ بی‌کابوسِ بی‌دیو و دَد.

سرسلسله ما به

تماشا

و

خورد

و

هم آغوشی

و

خواب پرنیانی

بسندہ نکرده، از مربع فعالیت محدود بی مسئولیت بیرون زد، از کارت پستال
پردیس گذر کرد و جهانی دگر طلبید. آدم اول بهر غم بدعهدی و هبوط ناشی از آن،
از جانب «او» شد صاحب میدان، زمان و امکان. پروردگارش بس عظیم‌تر از آن
بود که

تازیانه‌اش زند

تحقیرش کند

خردش سازد

در سه کنجش اندازد

از تجربه مستقل محرومش دارد

و به تنبیه، جانش ستاند.

پروردگار همراه تیماردار، پس از هبوط

یادآورش شد

و عده آموزش و هدایتش داد

پر سخاوت، زمین بدو بخشید

زمانش عطا کرد

سرآمد مخلوقاتش کرد

و کرامت ویژه، ارزانی‌اش داشت

وه! که چه روشی. وه! که چه منشی

اینچنین بود که

آدم به خود آمد

به سویس رفت

بخشش از او طلبید

و

با اعتماد به او

و

بازیافت خود

زندگی زمینی آغاز کرد. زین پس، «آدم»یت به عنوان پروژه‌ای بس عظیم و کیفی،

افتتاح و رونمایی شد؛ پروژه‌ای سرریز از

مشاهده فعال

لمس و اصطکاک

درک و تشخیص

طراحی و ساخت و ساز و سازماندهی

تولید سَبک، سیاق، روش، فرهنگ و متعدد کالا

و مهمتر از همه: **تغییر**

ممیزه آدم پس از هبوط با آدم فردوس نخست، خروج از کادر «پذیرش وضع

موجود» ولو دل انگیز و آرامان، و عبور از «فعالیتِ حداقلیِ غریزی» و ورود به

مدار «تجربه»، «تولید»، «تحول»، «تغییر» و فعالیتِ حداکثریِ کمتر غریزی و

بیشتر «عشق»ی و «فکر»ی بود. زینرو نوع آدم،

انرژی‌اش چند چندان

عشقش به قصد کسب تحصیل، لبریزان

صاحب منظر، افق و ایوان

و

وَجَدَان، پر ایمان و رقصان شد.

فلسفه و حکمت پروژه آدمیت، بروز و ظهور انسان به عنوان

عامل تغییر

و

ارتقاي مدام از وضع موجود به وضع مطلوب

بود. بدین منظور، «او» حکیم جهان، هم پروردگار و هم آموزگار، در کتابِ آخرِ

پربار، تأکید می‌ورزد که

قل يا اهل الكتاب تعالوا

"به همه اهالی کتاب [اعم از کتاب هستی، کتاب تاریخ، کتاب خود و به قول

طالقانی هر کتاب] بگو: خود ارتقاء دهید و عالی شوید."

نقطه‌چین پروژه آدمیت، با

عشق

امید

مسئولیت

خون

رنج

اشک

عرق

ساخت

و

ساز

برای گذر از وضع موجود به وضع «به از این»، رقم خورده است. زینروست که حسین با هزاره هزاره فاصله از سر سلسله، «وارث آدم» لقب می‌گیرد. ما نیز بهرغم هزاره هزاره فاصله با سرسلسله و سده سده فاصله با حسین مرزدار با وضع موجود و عزم‌دار برای وضع مطلوب، هم وارث «آدم»یم و هم پیش‌برنده پروژه «آدم»یت. این پیش‌برد قابل فرو گذاشتن و وانهادن نیست. احترام ویژه و خیز تمام قامت ما برای محمد مصدق نیز از سر پیش‌برد شرافت بارِ پروژه «آدم»یت ملی و ایرانی

است و پیام پر پژواکش به جهان که «ما» هم «آدم»ی هستیم. نفت، مناسبتی برای بازیافت آدمیت ایرانی بود.

به پشتوانه پروژه «آدمیت» حکیم جهان، آدم، «فعال اول» و آدمیان از جمله ما

فعالان هستی

قلمداد می‌شویم.

بس مهم است که فعال هستی برای

پروراندن ایده

نشر اندیشه

تولید و پخش و پاشانی فرآورده

در مسیر تغییر

به قصد زیست شایسته و در خور،

اساساً نیازی به دریافت «مجوز» فعالیت از این قدرت و آن به ظاهر صاحب

شوکت ندارد. مجوز ذاتی و پشت قباله‌ای، از سوی حکیم یگانه و سامان ده پروژه

«انسان عامل تغییر» برای ما صادر شده است. فعال هستی بودن در مسیر تغییر، عهدی است که او از نوع انسان بستانده است:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا. (کتاب محکم، سوره 4، نشانه 75)

چرا جدال نمی ورزید در مسیر خدا و ضعیف نگهداشته شدگان از مردان، زنان و فرزندان؛ آنانی که [از جان] می گویند پروردگارا، خارجمان کن از سرزمینی که اهالی اش ستم پیشه اند و از جانب خویش برای ما رفیق و یاور و نشانه نصرتی فرو فرست.

از این منظر

«گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را»

کلام خداست از بیان آهنگین شاعر ملی.

قرار گرفتن انسان در مدار «ایفا»، جان و جوهر پروژه آدمیت است:

انسان، «ایفاگر» نقش کوچک و محدود خداست و او بدین منظور، تجهیزکننده ما.

«ایفا» نه انسدادِ فعالیت برمی تابد و نه بن بست استراتژیک می شناسد. اگر آدم را

سر سلسله استراتژیک تلقی کنیم، ابراهیم سر سلسله ایدئولوژیک ماست. ابراهیم،

دوست خدا با درکی به غایت ساده، شفاف و روان از توحید، به اتهام «فعال» بیت

به آتش افکنده شد. ابراهیم در پی سرد شدن آتش و عدم امکان فعالیت به طور

«موقت» در آن سرزمین، با گوییش

انی ذاهبٌ الی ربی سیهیدین

"من رونده ام و به جانب پروردگارم راه می برم، او [قطعاً] هدایت می‌کند، راه نشانم می‌دهد"

هم از انسداد عبور کرد و هم از بن‌بست. ما وام گرفته از «رونده» بودن مستمر ابراهیم، به این درک رسیده‌ایم که مذهب، راهی است برای پیمودن؛ راه بی‌پایانِ روانِ تعلق‌مان به محمد حنیف‌نژاد فرزند غیور تبریزی، از همین ناحیه است.

ما به اعتبار پروژه آدمیت،

«فعال هستی»

و در هم فهمی با ابراهیم

«مذهبی»

هستیم. همین دو، ما را بر مرکبی خوش نقش می‌نشانند:

فعالیت بی‌نیاز از مجوز

و

روندگی در مسیر زندگی «به از این»

برای مردم ایران زمین

و خلق جهان

تحت هر شرایطی چه در فراخ، چه در تنگنا و در هر سه کنجی، بس خرسندیم که از هستی، این دو نصیب برده‌ایم. از این دو نصیب گران‌مایه: فعال هستی بودن و راه پیمودن، به

«ما هم هستیم»، و آدمی هستیم

رسیده‌ایم! آن‌گه مشعوف‌تریم که در این سو از جهان و در درون دیوارهای
ملی‌مان، شاخصه‌هایی داریم در کنارمان:

یک پدر شریفِ در ذات، مردم‌گرا و ایران‌خواه

و

چهار یل میاندار

تصویر آن پدر و سه یل: مصدق، طالقانی، بازرگان و شریعتی، زینت ستاد فعالیت
40 متری‌مان و نیز رخساره حنیف، جوان اول دوران، بر دیوار اتاقم در هر خانه
و هر مکان.

برگرفته‌ها از جهان و بهره‌ها از ایران، شده‌ست، سرمایه‌گران سنگ‌مان. با این
سرمایه از جهان و ایران، جریان سترگ «ملی - مذهبی» است انتخاب اول‌مان.
با این دست‌مایه‌ها می‌توان فعال بود در هر دوران و هر مکان و تن‌نداد به سلطه
این و آن. عزت‌الله سبحانی شاخص امروزین جریان‌مان در همان دوران آغازان،
موضعی به جد گرفت برای اخلاق، آزادی و عدالت به‌عنوان تئوری عملیاتی پس
از بهمن خونین و بالان. موضع سبحانی

موضعی آرمانی

و هم

تاریخی

و هم

دورانی

و هم

بزنگاهی

تلقى می‌شد.

جریان ملی - مذهبی ایران پس از سال‌های شصت، با نشر ایران فردا در آغاز دهه هفتاد، به بروز و ظهور تازه‌ای رسید. جریان، به پیوست فعالیت‌های انتشاراتی پیام هاجر، مهندس میثمی، دکتر پیمان و باز موجودیت نهضت آزادی ایران، در نیمه دهه هفتاد به سرفصل جدید حیات رسید و پایگاه اجتماعی خاص خود را یافت. «ما نیز هستیم» جریان ما و گسترش تدریجی آن به اتکای پشتوانه تاریخی سترگش بر جناحی از حاکمیت گران آمد و در پایان دهه هفتاد در سرفصل کریستال‌بندی فکری و سیاسی ملی - مذهبی، خرد و کلان و کهنسالان جریان، حتی 80 و 85 ساله‌ها را به زندان افکند. این مواجهه، پاسخی بود به «ما نیز هستیم» جریان ما. به فاصله اندکی پس از آزادی از عشرت‌آباد، انتشار احکام گران و پس از آن نیز باز زندان؛ زندان 2 الف اوین. «هست» ما و «حق» ما هیچ درک نشد، نفی شد و نشر دیدگاه و ترویج آن، هست ما بود و حق‌مان. ما کماکان هستیم، و این بار باز فراخوان به زندان، به بهانه اجرای حکمان. چنین دریافته‌ایم که در ایران ما، زندان بخشی است از همان «راه پیمودنی» و زندان و بیرون از زندان، همچون اتاقی تودرتو؛ گه این‌سو، گه آن‌سو. مهم «میل» ماست که برجاست:

یکی میل است با هر ذره رقااص کُشد هر ذره را تا

مقصدی خاص

ز آتاش تا به باد از باد تا خاک ز زیر ماه تا بالای

افلاک

همین میل است اگر دانی همین میل جنیبت در جنیبت، خیل

در خیل

ما که فردیم و کوچک، یک و نیم دهه است که جامعه کل و بس عظیم، میل به تغییر را به زبان و حتی به جان، اعلام کرده است. با جامعه کل چه کردند که با ما چه کنند؟ اما جامعه کل «هست» با «میل»ش و ما نیز هستیم با میل مان، دیدگاهمان و پیشینه جریان مان. میل به تغییر، جانمایه‌ایست که در دوران زمامداری دولتی که از امکانات ملی استفاده نابه‌جا می‌کند و سرمایه‌های انسانی ملی را حذف و روانه خارج از کشور می‌کند. چه کس می‌تواند قطاری را که لکوموتیورانش «ترمز قطار را کنده‌ایم و دور انداخته‌ایم»، تنها نظاره کند و بر هرز رفتن نیروها بر عرصه ایران، کوتاه آید و دم نزنند؟ که می‌تواند بر غارت سیری‌ناپذیر نوکیسه‌های رانته بی‌مهار درون حاکمیت، دیده فروبندد؟ ما در عین مصادره امکانات مان و در شرایط زیست حداقلی،

هم فعال هستی

هم مذهبی

هم ملی از گونه مصدقی

«هستیم». عزم تغییر در مسیر زیست «به از این» و در خور، نیز برقرار و ایران، ماندگار. در عصر دینامیسم کوچک‌ها و متوسط‌ها، ما نیز در چرخه هستی، چرخانیم. قصد بر آن است تا موجودیت جریان‌های «دگر»، خاصه جریان ما که مرزهایی دارد با حکمرانان، نفی و آثارشان مصادره شود. حقیقت مندرج در هستی مانع از نفی ماست. من کوچک به عنوان عضوی از جریان ملی-مذهبی در «سه هم پیمان عشق» منتشره در بهار 88 و «جای خالی، جای سبز» منتشره در آستانه بهار 89، از مجرای عشق، منش و روش حنیف و سعید و اصغر و از دیواره پهلوانی و مرام غلامرضا تختی، علائق و دغدغه‌های خود را پاشانده و

بخشانده‌ام. از جهان رقصان و پاشان، ما نیز سهمی داریم. گه سهم خویش در فراخی‌ها و گه در سه کنج‌ها می‌جوئیم. بالای آن عشق، منش و روش و ورای آن افتادگی و سهش، حرفی برای عرضه ندارم. ایران ما مشحون است از دلخوشی‌ها؛ دلخوشی‌های پیشینی و نیز پسینی. در هر سه‌کنج با دستمایه‌ها و انگاره‌های دو محمد می‌توان دلخوش بود: محمدمصدق، و محمد حنیف‌نژاد؛ یکی کلان، یکی جوان. اما دلخوشی‌های رو به آینده، بس انگیزاننده و کشاننده:

ما در کُنه تکاپوی خویش برای به‌روزی و به‌زیستی و آینده‌داری

روسپیان 13 ساله

زنان سرپرست خانواده

مردان از فقر شرمنده

و برای خیل بیکارانِ زیر چرخه اربابه خشن اقتصاد

و برای راحت خیالی و آسوده‌زیستی پیروان همه مذاهب و همه قومیت‌ها

و در ورای آن برای آتیهداری ملی و جایگاه رفیع ایرانِ آرش - مصدق در جهان

تلاش می‌ورزیم؛ تلاشی در حد یک انسان متوسط با کاستی‌های خاص خود.

به‌عنوان زاده ایران

متعلق به جریان فکری هم ملی - هم مذهبی

فرزند انقلاب 57

در قبال آینده، بس خوشبین و قندیل‌های بس شفافِ آب‌چکان از شیروانی بزرگ

ایران را نه تخیلی که حقیقی نظاره می‌کنم و سر و صورت به چکان‌چکان آن

می‌سپارم.

در شرایطی که از نظر من بازداشت‌ها و زندان
است، باز محبس، آماده برای ماست. بهرغم آن و بهرغم ویژه آسیب‌ها بر خانواده-
مان و یک‌دهه اضطراب و ناامنی همسر و فرزندان،
باز جهان چرخان است
میل‌ها پویان است
و آینده، امیدواران
روشنی فردا از درز دیوارها، بس هویدا.